

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱) زمستان ۸۷

چگونگی تشخیص مسندالیه از مسند در جمله های مسندی

(علمی - پژوهشی)*

جهانگیر صفری

استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

مهران مرادی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شهرکرد

چکیده

در ساختار جمله های مسندی زبان فارسی سه رکن اصلی «مسندالیه»، «مسند» و «فعل رابط» هست. فعلهای رابط، محدود و مشخص، و تشخیص آنها آسان است. اما مسند و مسندالیه گروه های غیرفعلی ای است که در جمله مسندی حضور دارد، اما گاهی جدا کردن آنها از یکدیگر در برخی از جمله ها آسان نیست. ترتیب طبیعی و بهنجار جمله های مسندی بدین صورت است:

مسندالیه + مسند + فعل رابط

اما این ترتیب اغلب در جمله های زبان فارسی رعایت نمی شود و همین مسئله، تشخیص و جداسازی مسند و مسندالیه را از یکدیگر دشوار کرده است. برخی از دستور نویسان در تجزیه و تحلیل نحو زبان فارسی بیشتر به مفهوم عبارات و ساختار معنایی آنها توجه کرده اند و برخی دیگر به ساختار و فرم ظاهری جمله ها [۱]. در این پژوهش بر مبنای تلفیق و ترکیبی از این دو شیوه به ارائه راهکارهایی در زمینه جداسازی «مسند» از «مسندالیه» در جمله های مسندی پرداخته شده است.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۶/۲/۳

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۴/۹/۵

واژگان کلیدی: جمله‌مسندی، مسندالیه، گروه اسمی، گروه وصفی، گروه متممی، دستور زبان فارسی.

مقدمه

از اوایل قرن حاضر، که بحث در باره دستور زبان رواج گرفت تا امروز کتابها و مقاله های بسیاری در این زمینه نوشته شده است. پژوهشگران فراوانی با تکیه بر نظرگاه های مختلف به تحلیل و توصیف نحو زبان فارسی و روابط اجزا و ارکان کلام در جمله با یکدیگر پرداخته اند. به نظرمی رسد این روند همچنان رو به افزایش است بویژه اینکه علوم ادبی هم روز به روز توسعه می یابد. زبان فارسی در پیوند با زبانهای دیگر (از طریق ترجمه و...) آهنگ تغییر سریعتری یافته است، انواع ادبی امروزی تر نظیر رمان و داستان رشد فزاینده ای دارد و شاید از همه مهمتر دخالت اجتناب ناپذیر و ضروری دانش زبانشناسی در مقوله توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، همه و همه به این منجر شده است که بحث درباره دستور زبان و تحلیلها و توصیفهای مختلف همچنان بیش از پیش ادامه داشته باشد.

آنچه در این میان برای نظم بخشیدن به مباحث دستوری بویژه در حوزه نحو اجتناب ناپذیر به نظرمی رسد، جداسازی و طبقه بندی ساختار «انواع جمله» در زبان فارسی است. اگر بنا باشد همه تحلیلها درباره مقوله ها و سازه های مختلف دستور زبان به طور تعریف نشده و پراکنده در جمله های مختلف اعم از فعلیه یا مسندی، کامل یا شبه جمله و... به بحث گذاشته شود، بی تردید نتیجه جز آشفتگی و پراکندگی مباحث نخواهد بود.

خوشبختانه در سالهای اخیر برخی دستور نویسان به این امر توجه کرده و در کتابهای خود پیش از وارد شدن به بحث اجزا و ارکان جمله به تقسیم بندی انواع جمله پرداخته و سپس بر مبنای نوع و ساختار آن جمله، ارکان آن را مورد توصیف و معرفی قرار داده اند؛ به عنوان مثال در کتاب دستور زبان فارسی (۱) تألیف دکتر تقی وحیدیان کامیار، این شیوه رعایت شده است. فارغ از هرگونه اظهار نظر درباره ارزش و پایه علمی این کتاب، نگارنده بر این است که استفاده از این شیوه در تجزیه و تحلیل نحو زبان فارسی می تواند باعث سهولت بیشتر در شناسایی و توصیف ارکان جمله شود. بدین صورت که جمله های

گونگون، ارکان مختلف و شناخته شده ای دارند و پژوهشگر می داند که در هر جمله ای در جستجوی چه ارکانی باشد.

در این گفتار یکی از انواع جمله یعنی « جمله مسندی » مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می گیرد و یکی از ابهامات بسیار مهم در این گونه جملات — که عموماً نیز مورد فراموشی و بی توجهی قرار گرفته است — به بحث گذاشته می شود.

۲- ساختار جمله های مسندی در زبان فارسی

جمله های مسندی، جمله هایی است که فعل آنها « فعل عام » یا « ربطی » یا در اصطلاح « فعل رابط » است و علاوه بر آن دو رکن « مسندالیه » و « مسند » نیز در این جمله ها وجود دارد. ترتیب قرار گرفتن آنها در جمله های دستورمند بدین صورت است:

مسندالیه + مسند + فعل رابط

اما در بسیاری از موارد، چه در زبان گفتار و چه در زبان نوشتار معاصر و چه در زبان ادبی (نظم یا نثر) این ترتیب متعارف رعایت نمی شود (ر. ک. فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۱۸) و حتی بعضی از ارکان نیز در وضعیتهای خاصی حذف می شود و مخاطب، خود از فحوای کلام، رکن حذف شده را استنباط می کند. تشخیص رکن سوم این جملات یعنی « فعل رابط » کار مشکلی نیست و تعداد فعلهای رابط بسیار محدود، و عبارت است از: « است، بود، شد، گشت، گردید، باش، هست، نیست، باد » و امثال آنها (ر. ک. خیامپور، ۱۳۳۴: ۱۱۰ | | روایی، ۱۳۷۰: ۷۵). برخی از این افعال در جمله در معانی خاصی نیز به کار می رود که در آنجا، « فعل رابط » به شمار نمی رود بلکه « فعل خاص » است؛ مثلاً « گشت » و « گردید » اگر در معانی چرخیدن، راه رفتن و تماشا کردن و این گونه معانی به کار رود، فعل رابط نیست.

(۱) آنها با اتومبیل در خیابانهای شهر می گردند.

(۲) دیروز علی و دوستش را دیدم که در پارک می گشتند.

(۳) شلوغی بیش از اندازه در سالن باعث اغتشاش و هرج و مرج گشت.

در جمله های شماره (۱) و (۲) « می گردند » و « می گشتند » دلالت بر کار خاصی دارد و به همین دلیل آنها « فعل خاص » نامیده می شوند؛ اما در مثال شماره (۳) « گشت » تنها برای ایجاد ارتباط بین دو عبارت « شلوغی بیش از اندازه در سالن » و « باعث اغتشاش و هرج و مرج » به کار رفته است. بنابراین در این جمله، « گشت » فعل رابط است. از آنجا که تعداد فعلهای رابط، محدود و قابل شمارش است، آنها به « طبقه بسته » متعلق است؛ اما ارکان دیگر جمله مسندی یعنی « مسند » و « مسندالیه » به « طبقه باز » متعلق است؛ بدین معنی که گروه های اسمی، وصفی، مصدری و... می تواند در این جایگاه قرار بگیرد و شناسایی آنها نیز باید مبتنی بر مفهوم و معنا صورت بگیرد و بر خلاف برخی دیگر از ارکان جمله (متمم یا مفعول) نشانه دیداری خاصی ندارد؛ بنابراین تشخیص این دو از یکدیگر با تکیه بر معنی و مفهوم همیشه آسان نیست. بسیاری از کتابهای دستور زبان، که در دهه های اخیر نوشته شده است، مسند را کلمه ای می دانند که به مسندالیه اسناد داده می شود (ر. ک. دبیرسیاقی، ۱۳۵۲: ۲۰ | دائی جواد، ۱۳۴۰: ۵۱ | پنج استاد، ۱۳۶۵: ۲۱۳) و چگونگی اسناد و انواع آن و موارد تشابه و تشکیک را نقل نکرده اند. برخی از دستور نویسان حتی مسند را « حالت » می دانند که به مسندالیه نسبت داده می شود (ذوالنور، ۱۳۴۳: ۵۲ | نوبهار، ۱۳۷۲: ۲۸).

در این میان بعضی از دستور نویسان به « نوع » کلمه مسند نیز توجه کرده و آن را اسم، صفت، گروه فعلی یا فعل دانسته اند (ر. ک. خانلری، ۱۳۷۰: ۲۱۳ | عماد افشار، ۱۳۷۲: ۲۱۴ | مشکور، ۱۳۳۸: ۲۴۷). برخی از دستور ها کمتر برای ارائه تعریف منسجمی از « مسند » به نقش فعلهای رابط نیز توجه کرده اند (ر. ک. انوری - گیوی، ۱۳۸۲: ۱۱۵). باید گفت هیچ یک از آثاری که بدانها اشاره شد، معیاری دقیق برای جدا کردن مسند از مسندالیه به دست نمی دهند. در این خصوص نگارنده معتقد است اگر چه جدا کردن این دو رکن جمله مسندی از یکدیگر چندان مشکل نیست، گه گاه در برخی از جمله ها خواننده با ابهام روبه رو می شود و تعریفها و شاخصهای سنتی ارائه شده در باره مسند نظیر « محمول » یا « محکوم به » راهگشا نیست (ر. ک. شریعت، ۱۳۷۵: ۳۳۹)؛ مثال:

(۴) رئیس دانشکده اوست . [۲]

آیا « او » بودن (در اشاره به کسی) خبری است که درباره رئیس دانشکده به دست داده شده است و یا برعکس، « رئیس دانشکده » بودن خبری است درباره « او ». تقدم و تأخر این دو رکن به هیچ وجه نمی تواند معیار سنجیده ای در جداسازی باشد؛ چرا که می دانیم در بسیاری از جمله های ساده که تشخیص مسند و مسندالیه از یکدیگر در آنها ساده است، این دو جای خود را با یکدیگر عوض می کنند؛ بدین صورت که مسند، « مقدم » و مسندالیه « مؤخر » واقع می شود. به این مثال توجه کنید:

(۵) زیباترین پرندگان مهاجر آنهایی هستند که از سبیری به این مناطق مهاجرت می کنند.

در بین دو گروه یا ترکیب « زیبا ترین پرندگان مهاجر » و « آنهایی که از سبیری به این مناطق مهاجرت می کنند »، کدام یک « مسند » و کدام « مسندالیه » است؟ آیا می توان با توجه به مقدم شدن « زیباترین پرندگان مهاجر » آن را مسندالیه دانست؟ [۳]

سؤال اساسی که در این میان مطرح است این است که ملاک و معیار قطعی در شناخت مسند و مسندالیه از یکدیگر چیست و آیا اساساً می توان ویژگی برجسته و دقیق برای هر یک از این دو در جمله مسندی تصور کرد.

برای یافتن پاسخ این سؤال در این گفتار، آثار داستانی گروهی از نویسندگان مؤفق معاصر مورد بررسی قرار گرفته و جمله های مسندی به کار رفته در آثار آنها با یکدیگر مقایسه و تحلیل شده است. نویسندگان و آثار بررسی شده آنان عبارت است از: « فارسی شکر است » از « محمدعلی جمالزاده »، « سه قطره خون، داش آکل و سگ ولگرد » از « صادق هدایت »، « گیله مرد » از « بزرگ علوی »، « نون والقلم » از « جلال آل احمد »، « انتری که لوپیش مرده بود » از « صادق چوبک »، « نقشبندان » از « هوشنگ گلشیری »، « هجرت سلیمان » از « محمود دولت آبادی »، « سکنه ناقص » از « اسماعیل فصیح »، « پهلوان » از « جمال میرصادقی »، « گل های شیراز » از « گلی ترقی » و « عرض حال » از « جعفر مدرس صادقی ».

پیش از ادامه بحث باید گفت بین کتابهای مختلف دستور زبان یکی دو کتاب به ارائه راهکارهایی در جداسازی مسند از مسندالیه پرداخته اند (ر.ک. مرزبان راد، ۱۳۵۸: ۲۰۱ | | ارژنگ، ۱۳۸۲: ۵۰) که در پایان این گفتار توضیحات آنها بررسی می شود.

۳- ساختار جمله های مسندی در آثار داستانی

پس از بررسی آثار یاد شده و استخراج نزدیک به ۳۰۰ جمله مسندی از آنها و مقایسه و تجزیه و تحلیل آنها این نتیجه به دست آمد که ویژگیهای مشترکی بین ارکان اصلی این جمله ها یعنی مسندالیه و مسند وجود دارد. بدین ترتیب که مسندالیه تمام جمله ها، « اسم (واژه یا گروه) و « معرفه » است و مسند در همه جمله ها معمولاً یا « صفت » است و یا « اسم، قید، جمله و... » است که کاربرد « وصفی » دارد. به همین دلیل می توان این گونه نتیجه گرفت که مسندالیه عموماً به صورت « گروه اسمی معرفه » است و مسند به صورت « گروه وصفی ». اما ساختار جمله های مسندی در زبان فارسی از حیث انواع مسندالیه و مسند، بسیار گونه گون و مختلف است؛ در عین حال چنانکه گفته شد در همه این ساختارهای متنوع، ویژگیهای مشترکی نیز وجود دارد. این جمله ها در هر شکل و نوعی که باشد، معمولاً مسندالیه در آنها ویژگی اسم بودن و معرفه بودن را در خود دارد. اما شکلها و انواع مسندالیه در جمله های استخراج شده به گونه ای است که می توان آنها را به الگوهای طبقه بندی کرد و جملات زبان فارسی را بر اساس این الگوها مورد توصیف و طبقه بندی قرار داد. در ذیل الگوهای استخراج شده از آثار ادبی که پیشتر ذکر شد، نمونه هایی ارائه می شود و چنانکه ملاحظه خواهید کرد ساختار مسندالیه در این جمله ها به نوعی است که بیان کننده دو ویژگی مخصوص آن یعنی « اسم » و « معرفه » است. اگر چه احتمال اینکه الگوهای دیگری نیز در ساختار جمله های مسندی زبان فارسی وجود داشته باشد منتفی نیست، الگوهای مطرح شده بسیاری از جملات مسندی را توصیف می کند؛ چنانکه کمتر برخی از کتابهای دستوری به طور محدود به این مقوله نیز پرداخته اند (ر.ک. غلامعلی زاده، ۱۳۷۴: ۲۸ | | شفایی، ۱۳۶۳: ۲۱۵-۲۰۷). هم چنین باید گفت در طبقه بندی این الگوها شاخصهای غیر متنی نظیر « تکیه، درنگ و آهنگ »، که در زبان گفتار وجود دارد، لحاظ نشده است؛ چون اساساً در متن و نوشته این گونه عناصر چندان

زمستان ۸۷ چگونگی تشخیص مسندالیه از مسند در جمله های مسندی ۱۰۳

ظهوری ندارد. ذکر یک نکته دیگر نیز ضروری است که در مثالهای مطرح شده برای جداسازی و شناخت بهتر ارکان جمله ها، مسندالیه با یک خط ممتد () و مسند با دو خط ممتد () در زیر آنها مشخص شده است.

۴- الگوهای مربوط به ساختار مسندالیه:

۴-۱- مسندالیه (اسم) + مسند + فعل رابط

برق چشمهایش در تاریکی پیدا بود.

(سه قطره خون، ۱۹)

«برق چشمهایش» گروه اسمی است و بنا بر مضاف واقع شدن معرفه است.

۴-۲- مسندالیه (ضمیر اشاره) + مسند + فعل رابط

این صدای همان گریه است.

«این»: ضمیر اشاره است. ضمیر نیز جانشین اسم و معرفه است.

(سه قطره خون، ۱۹)

۴-۳- مسندالیه (صفت اشاره + اسم) + مسند + فعل رابط

این احساس قوی بود.

(سگ ولگرد، ۱۱)

۴-۴- مسندالیه (ضمیر شخصی) + مسند + فعل رابط

من و دوستانم از این کارها بلد نیستیم.

(گل های شیراز، ۹۷)

۴-۵- مسندالیه (مصدر) + مسند + فعل رابط

مست شدن پات باعث بدبختی او شد.

(سگ ولگرد، ۱۴)

۴-۶- مسند + فعل رابط + مسندالیه (مصدر)

آن وقت چه آسان بود گرفتن انتقام صغرا.

(گیله مرد، ۴۷)

۴-۷- مسندالیه (اسم مصدر) + مسند + فعل رابط

تمام کوشش او بیهوده بود.

(سگ ولگرد، ۲۰)

۴-۸- مسندالیه (صفت فاعلی + «ی» مصدری) + مسند + فعل رابط

ناتوانی شرم آور است.

(هجرت سلیمان، ۴۳)

«ناتوانی»: مصدر است و مصدرها اسم قلمداد می شوند.

۴-۹- مسندالیه (اسم + «ی» وحدت) + مسند + فعل رابط

در ریزش یکنواخت باران وقفه ای حاصل می گردید.

(گیله مرد، ۵۵)

«وقفه»: واژه ای است که «ی» وحدت گرفته بنابراین اسم است.

۴-۱۰- مسندالیه (ضمیر مشترک + ضمیر متصل) + مسند + فعل رابط

خودش جلو و خرش پشت سر [بود].

(هجرت سلیمان، ۲۱)

۴-۱۱- مسندالیه (صفت شمارشی + اسم) + مسند + فعل رابط

یکنفر بیدا شد.

(سگ ولگرد، ۱۹)

۴-۱۲- مسندالیه + جمله پیرو معرفه کننده + مسند + فعل رابط

گرچه های ولگرد گرسنه که پوست آنها بوی اصلی بدنشان را می دهد طرف توجه ماده خودشان هستند.

(سه قطره خون، ۱۸)

۴-۱۳- مسند + فعل رابط + مسندالیه (جمله)

به نظرشان خیلی طبیعی بود سگ نجسی را که مذهب نفرین کرده و هفتا جان دارد برای ثواب بچزانند.

(سگ ولگرد، ۱۱)

این جمله به این صورت تأویل می شود:

چزاندن سگ نجسی را که مذهب نفرین کرده و هفتا جان دارد برای ثواب به نظرشان خیلی طبیعی بود.

۴-۱۴- مسندالیه (اسم + ضمیر اشاره (که مرجع آن اسمی است که در جمله قبلی آمده است) + مسند + فعل رابط

نصف تنه استوانه ای ترک ترک آن با سر مخروطی پیدا بود.

(سگ ولگرد، ۱۰)

«آن»: ضمیر اشاره ای است که مرجع آن یعنی «برج معروف ورامین» در جمله قبل آمده و در اینجا نویسنده از ذکر دوباره آن خودداری، و به جای آن از ضمیر اشاره استفاده کرده است. ترکیب اضافی «نصف آن» گروه مسندالیهی است.

۴-۱۵- مسندالیه (محذوف) + مسند + فعل رابط

دشت سرخ بود. رنگ گل ارمنی بود.

(انتری که...، ۷۰)

مسندالیه به قرینه جمله قبل حذف شده است. به هر حال حذف از جمله زمانی صورت می گیرد که عنصر حذف شده به قرینه مورد شناخت خواننده و معرفه باشد

(شعار - حاکمی، ۱۳۴۸: ۱۱۵).

همان طور که در مثالها مشاهده می شود در تمام الگوهای بالا مسندالیه :

- ۱- مستقیماً « اسم »، و یا کلمه ای است که « جانشین اسم » شده و یا مشخصات اسمی دارد .
- ۲- در تمام الگوهای بالا مسندالیه « معرفه » است .

۵- الگوهای مربوط به ساختار مسند :

در باب ویژگی ساختار « مسند » در جمله های مسندی، چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، مسند همواره توضیح یا ارائه مطلبی (خبر) است که درباره نهاد جمله به دست داده می شود [۴]. این « خبر » را می توان همواره به گونه ای وصفی تأویل کرد و صفتی برای « مسندالیه » دانست. از سوی دیگر، واژه مسند نیز عموماً یا از نوع صفت است و یا ساختمان وصفی دارد و یا اسمی است که جانشین صفت شده است (ر. ک. محتشمی، ۱۳۷۰: ۲۳۳) و این همه به روشهای مختلف و در الگوهای متفاوتی شکل می گیرد که در ذیل بدانها اشاره می شود :

۵-۱- مسندالیه + مسند (صفت) + فعل رابط

درد پا و کمرش یک ساعت هم ساکت نمی شد .

(عرض حال ، ۱۳۵)

۵-۲- مسندالیه + مسند (صفت پرسشی) + فعل رابط

این دیگر چه لهجه ای بود ؟

(نقشبندان ، ۱۲۵)

۵-۳- مسندالیه + مسند (قید) + فعل رابط

بازوی چپش آویزان بود .

(گילה مرد ، ۴۵)

۵-۴- مسندالیه + مسند (صفت تفضیلی) + فعل رابط

تعجب او بیشتر شد .

(سگ ولگرد ، ۱۹)

۵-۵- مسندالیه + مسند (صفت فاعلی) + فعل رابط

سایرین عموماً کاسب کارهای ساده و دراز و کلاه کوتاه باکو و رشت بودند .

(فارسی شکر است ، ۲۲)

۵-۶- مسندالیه + مسند (صفت مفعولی) + فعل رابط

کاری با من ساخته نبود .

(فارسی شکر است ، ۲۸)

۵-۷- مسندالیه + مسند (اسم، مجاز از صفت) + فعل رابط

پسرك از خونسردی و بی آزاری مخمل شیر شد. (انتری که...، ۹۸)
 «شیر»: واژه‌ای است که در معنای مجازی یعنی «شجاع» به کار رفته است و به هر حال ساختار وصفی دارد.

۵-۸- مسندالیه + مسند (صفت پیشین + اسم) + فعل رابط

کشتی گیر شوروی یک غول بود. (پهلوان، ۲۷۴)

۵-۹- مسندالیه + مسند (عدد) + فعل رابط

یکی می گفت: [بابا] فقط سی و شش سالش بود.
 (سکته ناقص، ۶۲)

«فقط» در این جمله قید انحصار است و از ارکان اصلی جمله نیست.

۵-۱۰- مسندالیه + مسند (اسم + «ی» نسبت = صفت نسبی) + فعل رابط

[من] هفت جدم ایرانی بوده اند. (فارسی شکر است، ۲۲)

۵-۱۱- مسندالیه + مسند (اسم یا صفت) + فعل رابط

انگار مرده ها همه خواب بودند. (سکته ناقص، ۶۶)

۵-۱۲- مسندالیه + مسند (اسم) + فعل رابط + جمله پیرو معطوف به مسند

مارجال آدمی نیست که بچه را نگه دارد. (گیله مرد، ۵۸)
 جمله پیرو را می توان به صورت وصفی تأویل کرد و مسند جمله دانست. به این صورت:
مارجال آدم نگهدارنده بچه نیست.

۵-۱۳- مسندالیه + مسند (اسم + «ی» وحدت و نکره) + فعل رابط + جمله پیرو معطوف به مسند

دشمن لغتی بود که تو گوشش قالبی داشت. (انتری که...، ۸۰)
 به این صورت تأویل می شود:

دشمن لغتی تو گوشش قالب دارنده بود.

۵-۱۴- مسندالیه + فعل رابط مسند (جمله پیرو)

اینها بودند که سنگ و میوه گندیده و... به سوی او می انداختند.

(همان، ۷۸)

به این صورت تأویل می شود:

اینها سنگ و میوه گندیده و ... به سوی او اندازنده بودند .
 « اینها »: ضمیر اشاره (جانشین اسم) + شاخص اسمی « ها » || « سنگ و ...
 اندازنده »: صفت فاعلی

۱۵-۵- مسندالیه + مسند (گروه حرف اضافه ای) + فعل رابط

[ما] در حرکت بودیم . (فارسی شکر است ، ۴۰)
 در این گونه جملات مجموعه گروه حرف اضافه ای (در حرکت) با یکدیگر « مسند » جمله است و نه چنانکه برخی کتابهای دستوری بیان کرده اند فقط اسم پس از حرف اضافه (وزین پور ، ۱۳۷۵ : ۱۰۷) . علاوه بر آن باید گفت حروف اضافه تشبیهی نیز در ذیل همین طبقه قرار می گیرد ؛ مانند :

او مثل بچه ای بود . (سگ ولگرد ، ۱۸)

۱۶-۵- مسندالیه + مسند (محذوف) + فعل رابط

همه نگاهش به لوطی [معطوف] بود . (انتری که ... ، ۷۳)
 خودش [موجود] بود و زنجیرش . (همان ... ، ۹۳)
 هر اسم یا گروه اسمی می تواند مسندالیه واقع شود ولی عملاً در جمله حذف شده باشد؛ بنابراین مسندالیه های محذوف متعلق به یک « طبقه باز » است اما مسند اگر از جمله حذف شود معمولاً کلماتی نظیر « موجود » و « معطوف » خواهد بود که طبعاً یک « طبقه بسته » را تشکیل می دهد . بنا بر این اگر این کلمات را بتوان به جمله اضافه کرد آنها بی تردید « مسند محذوف » است . اگر مسند محذوف کلمه « موجود » باشد معمولاً پیش از آن یک گروه حرف اضافه ای در جمله وجود دارد .

۱۷-۵- مسندالیه محذوف + مسند (ترکیب وصفی شامل اسم (همان مسندالیه) + صفت)

+فعل رابط

پیرمرد خوبی بود . (پهلوان ، ۲۷۶)

جمله در ژرف ساخت بدین صورت بوده است :

[او] پیرمرد خوبی بود .

« او »: مسندالیه محذوف || « پیرمرد خوبی »: گروه مسندی

همان طور که در مثالها مشاهده شد مسند در این الگوها یا:

۱- مستقیماً « صفت » است .

۲- قابل تأویل به صفت است .

از این رو می توان چنین نتیجه گرفت که مسند همیشه حالت « وصفی » دارد (ر. ک. شفایی، ۱۳۶۳: ۲۲۳). بر این اساس می توان ساختار کلی جمله های مسندی را بدین شکل طبقه بندی کرد:

اسم یا گروه اسمی + اسم یا گروه اسمی + فعل رابط

اسم یا گروه اسمی + صفت یا گروه وصفی + فعل رابط

اسم یا گروه اسمی + متمم یا گروه متممی + فعل رابط

مثال:

مریخ سیاره است .

انسان هوشیار است .

این کتاب درباره دستور زبان است . [۵]

اما در این میان جمله های دیگری نیز به چشم می خورد که به این سادگی نمی توان به حالت اسمی و معرفگی و یا حالت وصفی ارکان آنها استناد کرد و آنها را مسندالیه یا مسند خواند. گاه جمله هایی ساخته می شود که هر دو رکن آنها اسم یا هر دو صفت است . در چنین وضعیتی باز برای تشخیص مسند از مسندالیه ابهام وجود دارد . کدام یک از دو اسم یا دو صفت را باید مسند و آن دیگری را مسندالیه دانست ؟ به این مثال توجه کنید:

(۶) حروف در دست تو یا روی کاغذ بشود ابزار کار شیطان .

(نون والقلم ، ۳۴)

«حروف» و «ابزار» هر دو اسم است. «حروف» به قرینه جملات قبل معرفی است. «ابزار» نیز مضاف واقع شده و بنا بر این معرفی است. به هر حال در چنین وضعیتی که نشانه های موجود حاکی از برابری دو رکن در اسم بودن یا در صفت بودن است استفاده از ساختار معنا و مفهوم جمله و ارکان آن اجتناب ناپذیر است و برای تفکیک مسند و مسندالیه از یکدیگر باید ابتدا با استفاده از نشانه ها و شاخصهای اسمی، صفتی و معرفگی، میزان این سه مقوله را در رکن مورد نظر تعیین کرد و سپس هر کدام را که شاخصهای بیشتری در صفت بودن داشته باشد «مسند»، و آن دیگری را «مسندالیه» دانست. به این مثالها توجه کنید:

(۷) در شهر هم همین طور بود. (انتری که...، ۷۶)

«همین طور»: ترکیبی از یک صفت اشاره پیشین (همین)، و یک اسم (طور) است که می توان آن را اسم، صفت یا قید دانست. اگر آن را اسم قلمداد کنیم، می تواند مسندالیه باشد ولی اگر صفت یا قید باشد در نتیجه، مسند خواهد بود. از سوی دیگر می توان جمله را به حالت ژرف ساخت تأویل کرد که بدین صورت می شود:

(۱/۷) [اوضاع] در شهر هم همین طور بود.

در این حالت «اوضاع» اسم محذوفی است که مسندالیه جمله واقع می شود. حذف شدن شاخصی مبتنی بر مسندالیه بودن است (الگوی ۱۵-۴ ساختار مسندالیه) و در این حالت وجه وصفی «همین طور» نیز قویتر است؛ بنابراین مسند خواهد بود.

(۸) آنجا هم جایش بود. (همان، ۱۰۹)

«آنجا»: صفت اشاره + اسم || «جای»: اسم، در نقش مضاف (ش: مضاف الیه)

در این مثال ارکان اصلی جمله هر دو اسم و هر دو معرفی است اما «آنجا» با توجه به توضیحات قبلی داستان شتاخته شده تر و لاجرم «معرفه تر» است؛ بنابراین مسندالیه، و «جایش» مسند است.

(۹) ... گریه براق سفیدی است. (فارسی شکر است، ۲۶)

ژرف ساخت جمله چنین بوده است :

(۱/۹) [آن] گر به براق سفیدی است .

به نظر می رسد وجه معرفگی ضمائر از اسم عام بسیار بیشتر است ؛ چون هر ضمیری مرجعی دارد که برای خواننده شناخته شده است . پس در جمله هایی که ضمائر در برابر اسم عام دیگری قرار می گیرد ، اگر شاخص تعیین کننده دیگری نباشد ، می توان ضمیر را « مسندالیه » و اسم عام را « مسند » دانست .

(۱۰) اگر دزد ، دزد بود . (هجرت سلیمان ، ۱۹)

دزد اول « اسمی » است که برای نامیدن فردی با عملکرد خاص و شناخته شده به کار رفته و دزد دوم در نظر گرفتن « صفت یا حالت یا شیوه خاصی از عملکرد » است ؛ بدین معنی که اگر آن دزد ، دزد واقعی یا دزد حسابی بود آن گاه در هر صورت اسم دوم جانشین صفتی شده که جمله در ژرف ساخت ، دارای آن بوده است ولی برای تأکید بیشتر در مفهوم آن صفت از « موصوف » استفاده می شود ؛ مثالهای دیگر :

(۱۱) اگر دانشجو ، دانشجو بود ...

بدین معنی که اگر دانشجو ، وظیفه شناس و درسخوان بود ، آن گاه

(۱۲) اگر سرباز ، سرباز بود ...

بدین معنی که اگر سرباز قوی و آماده بود ، آن گاه

البته صفتی که جانشین اسم شده است نسبت به وضعیت متن و منظور گوینده می تواند گوناگون باشد ؛ مثلاً جمله شماره (۱۱) می تواند این معنی را نیز در بر داشته باشد : « اگر دانشجو ، متعهد و سیاسی اندیش باشد ، آن گاه

(۱۳) آگل منم . (گیله مرد ، ۶۱)

در این جمله یک اسم خاص در تقابل با یک ضمیر شخصی قرار گرفته است . یکی « اسم خاص » و دیگری « جانشین اسم » است . یکی ذاتاً معرفه و دیگری ضمیری است که

شاید بتوان گفت به دلیل نیاز به مرجع معرفگی آن در مقابل اسم خاص ضعیفتر است. بنابراین وجوه مسندالیهی یعنی اسم و معرفه بودن در اسم خاص قوی تر است. به این ترتیب اسم خاص «مسندالیه» و ضمیر «مسند» است.

گاهی در برخی از جمله ها هم شاخصهای اسمی برای مسندالیه هست و هم شاخصهای وصفی برای مسند. به این ترتیب تشخیص مسند و مسندالیه، چندان دشوار نیست. به این مثالها توجه کنید:

(۱۴) دیروز بود که اتاقم را جدا کردند. (سه قطره خون، ۹)

«دیروز» و جمله پیرو «اتاقم را جدا کردند» دو رکن این جمله است. قید بودن «دیروز» شاخص برای مسند بودن آن است و از سوی دیگر جمله پیرو را این گونه می توان تأویل کرد: «زمانی که اتاقم را جدا کردند» و ژرف ساخت جمله بدین صورت بوده است:

(۱/۱۴) زمانی که اتاقم را جدا کردند دیروز بود.

(۱۵) از آنها بدتر امنیه ها بودند. (گیله مرد، ۵۳)

«امنیه»: اسم است و شاخص اسمی «ها» را نیز در اختیار دارد. || «بدتر»: صفت تفضیلی. بنابراین «امنیه ها»، مسندالیه، و «بدتر»، مسند است.

(۱۶) همه از آزار به او خسته می شدند. (سگ ولگرد، ۱۰)

«همه»: ضمیر مبهم است و ضمائر جانشین اسم و معرفه هستند. || «خسته»: صفت است. بنابراین «همه»، مسندالیه و «خسته»، مسند است.

(۱۷) به اش بی حرمتی شد. (هجرت سلیمان، ۳۰)

«به اش»: گروه حرف اضافه ای || «بی حرمتی»: صفت فاعلی + «ی» مصدری = اسم بنابراین «بی حرمتی»، مسندالیه و «به اش»، مسند است.

(۱۸) سردش می شد. (گیله مرد، ۴۸)

ژرف ساخت جمله چنین بوده است:

(۱/۱۸) [او] سردش می شد .

« او »: ضمیر حذف شده (حذف از شاخصهای مسندالیهی است) || « سرد »: صفت است ؛ بنابراین « او » ، مسندالیه محذوف و « سرد » ، مسند است .

۶- دیدگاه های دیگر درباره جداسازی مسند و مسندالیه از یکدیگر :

چنان که پیشتر نیز اشاره شد دکتر علی مرزبان راد در کتاب «دستور سوومند» و آقای غلامرضا ارژنگ در کتاب «دستور زبان فارسی/امروز» به ارائه راهکارهایی برای این مقوله پرداخته اند که در ذیل به شرح و بحث درباره آنها پرداخته می شود :

۱-۶- « هرگاه دو اسم (متساوی و معرفه) تشکیل مسندالیه و مسند دهند ، اسم مقدم مسندالیه است » (مرزبان راد ، ۱۳۵۸ : ۲۰۱) .

ابتدا باید گفت وی نیز به شاخصها و معیار های ارائه شده در این گفتار در باره مسند و مسندالیه پیش از این آگاه بوده است . اسم بودن و معرفه بودن از معیار های مسندالیه است . ابهام در وضعیتی است که هر دو ، « اسم » و هر دو ، « معرفه » باشند . اما در خصوص تقدم و تأخر مسندالیه بسیار واضح است و صدها مثال در زبان فارسی نیز هست که ترتیب طبیعی در جمله مسندی (مسندالیه + مسند + فعل رابط) همه جا رعایت نمی شود . بنابراین قائل شدن به تقدم مسندالیه و تأخر مسند در شرایط مساوی ، چندان کارساز و روشن کننده ابهام پیش آمده نیست .

در چنین وضعیتی ، باید به مقایسه و سنجش میزان و مقدار شاخصها پرداخت . هر اسمی که شاخصهای بیشتری در اسم بودن یا معرفه بودن داشته باشد ، « مسندالیه » است و متقابلاً هر اسمی که شاخصهای قویتری در صفت بودن داشته باشد « مسند » خواهد بود . اگر شاخصها نیز مساوی بود ، باید یکی از این دو را به حالت وصفی تأویل کرد . هر اسمی را که بتوان آن را به صورت « صفت » تأویل کرد مسند است ؛ مثال :

(۱۹) مرکز فلسطین شهر بیت المقدس است . [۶]

« شهر بیت المقدس »: اسم خاص است و خاص بودن اسم، شاخصی قوی برای مسندالیه بودن آن است. به همین دلیل « شهر بیت المقدس »، مسندالیه است | « مرکز فلسطین »: مرکزیت فلسطین بودن، صفتی است که به شهر بیت المقدس نسبت داده شده است درحالی که دکتر مرزبان راد نظری خلاف این دارد. وی « مرکز فلسطین » را به این دلیل که مقدم واقع شده است، مسندالیه و « شهر بیت المقدس » را مسند می داند.

۲-۶- « هرگاه دو اسم یکی معرفه و دیگری نکره، تشکیل مسندالیه و مسند دهد، اسم معرفه مسندالیه است؛ چه مقدم باشد چه مؤخر » (مرزبان راد، ۱۳۵۸: ۲۰۲).

این معیار، کاملاً درست است؛ با این توضیح که هرگاه گوینده جمله مسندی ای را به مخاطب خود می گوید در واقع قصد دارد « خبری » را درباره اسم دیگری به اطلاع مخاطب برساند. در این حالت مخاطب باید ابتدا از ماهیت و چیستی آن « اسم » با خبر باشد و آن اسم را بشناسد تا اینکه بتواند خبری درباره او دریافت کند [۷]. به همین دلیل مسندالیه همیشه باید « معرفه » باشد.

۳-۶- « هرگاه دو اسم تشکیل مسند و مسندالیه دهد به طوری که یکی از آن دو خالی از حروف اضافه و دیگری صاحب حرف اضافه باشد، اسم خالی از حروف اضافه مسند الیه است؛ خواه مقدم باشد خواه مؤخر، معرفه باشد یا نکره » (مرزبان راد، ۱۳۵۸: ۲۰۲).

درباره گروه های حرف اضافه ای در جمله های مسندی باید گفت به طور کلی این گروه ها به دو دسته تقسیم می شوند: دسته اول گروه هایی هستند که خود مستقیماً نمی توانند نقش مسند را به عهده بگیرند. در این گونه جملات معمولاً مسند به دلیل کفایت معنایی گروه حرف اضافه ای، حذف می شود.

(۲۰) روی گونه ها و پیشانی او جای زخم قداره بود.

(دش آکل، ۴۴)

« جای زخم قداره »: گروه اسمی و مسندالیه || « روی گونه ها و پیشانی »: گروه حرف اضافه ای

ژرف ساخت جمله این گونه بوده است:

(۱/۲۱) جای زخم قداره روی گونه ها و پیشانی او [موجود] بود.

در این جمله، گروه حرف اضافه ای می تواند در غیاب مسند افاده معنا کند و به همین دلیل عموماً مسند حذف می شود. مسند محذوف در این گونه جملات غالباً کلمه «موجود» و بعضاً کلماتی نظیر «معطوف» و «برقرار» است. به هر حال کلمات زیادی در این گروه قرار نمی گیرد و چنانکه پیشتر نیز اشاره شد این گروه یک «طبقه بسته» است. اما دسته دوم گروه های حرف اضافه ای، گروه هایی است که خود مستقیماً می تواند نقش مسند را بپذیرد و جمله در ژرف ساخت، مسند محذوف ندارد.

(۲۲) گيله مرد فقط در این فکر بود. (گيله مرد، ۴۶)

«در این فکر»: گروه حرف اضافه ای است که مستقیماً مسند جمله واقع می شود و نمی توان آن را تنها، متمم جمله به شمار آورد و مسند محذوفی را در ژرف ساخت برای جمله در نظر گرفت و به طور مثال درباره جمله ۲۲ چنین ژرف ساختی را برای آن در نظر گرفت:

(۱/۲۲) گيله مرد فقط در این فکر [موجود] بود.

روشن است که جمله در ژرف ساخت، مسند محذوف را نمی پذیرد. بنابراین در این جمله گروه حرف اضافه ای مستقیماً مسند جمله است. معیار جدا کردن این دو دسته گروه حرف اضافه ای توانایی جمله در دریافت مسند محذوف از طبقه بسته مسند های محذوف است. اگر جمله ای بتواند مسند محذوف را بپذیرد، گروه حرف اضافه ای آن جمله در نقش متمم است و اگر جمله مسند محذوف را نپذیرد، خود گروه حرف اضافه ای مسند است. نکته نهایی در این زمینه اینکه گروه های حرف اضافه ای در جمله های مسندی هرگز در نقش مسندالیه ظاهر نمی شود و نظر آقای دکتر مرزبان راد در این زمینه کاملاً درست است.

۴-۶- آقای غلامرضا ارژنگ در کتاب «دستور زبان فارسی امروز» نظر جالب توجهی در خصوص شیوه جداسازی مسند و مسندالیه از یکدیگر ارائه کرده است. وی بر این باور است که هر جمله ای را می توان به صورت یک گروه اسمی تأویل کرد و از آن یک ترکیب اضافی ساخت. در این حالت مسندالیه همیشه در نقش مضاف الیه ظاهر می شود.

(۲۳) گل زیبا است. [۸]

این جمله را این گونه می توان تأویل کرد: « زیبا بودن گل ». در این برگردان « گل » که نقش مسندالیه را در جمله ۲۳ ایفا می کند در نقش مضاف الیه در آمده است. به این ترتیب نتیجه گرفته است که همیشه در جمله های مسندی در برگردان جمله به گروه اسمی، آن واژه ای که مضاف الیه گروه اسمی واقع می شود، مسندالیه جمله مسندی است؛ مثال:

(۲۴) معلم کلاس منم.

برگردان این جمله این گونه است:

— من بودن معلم کلاس

— معلم کلاس بودن من

تنها برگردان دوم درست است. بنابراین در جمله شماره ۲۴، « من » مسندالیه و « معلم کلاس » مسند است. به نظر می رسد این معیار نیز درست باشد. دست کم تا زمانی که مثال نقضی برای این فرمول پیدا نشده است باید آن را پذیرفت.

نتیجه

۷-۱- در جمله های مسندی، فرایند تشخیص « مسندالیه » از « مسند » گه گاه دشوار است و این دو، نشانه دیداری خاصی نیز ندارد تا بتوان آنها را با آن از یکدیگر تمیز داد. بنابراین مانند بسیاری دیگر از مقوله های دستوری استفاده از ساختار معنایی جمله برای توصیف ارکان آن اجتناب ناپذیر است.

۷-۲- تقریباً در تمام آثار دستوری که در این پژوهش مورد بازنگری قرار گرفته است به رغم اهمیت زیاد این موضوع، متأسفانه نسبت به آن سکوت شده و نه تنها راه حلی برای آن ارائه نشده، بلکه به آن اشاره ای هم نشده است. در مثالها نیز عموماً از جمله های شفاف و روشن و خالی از ابهام استفاده شده است. جمله هایی که نویسندگان کتاب معمولاً خود مثال می زنند و از آثار ادبی و غیر ادبی استخراج نشده است.

۷-۳- در این پژوهش با استخراج حدود ۳۰۰ جمله مسندی از آثار داستانی برخی از نویسندگان معاصر و تجزیه تحلیل آنها ویژگیهای مشترک ارکان جمله مسندی یعنی « مسندالیه » و « مسند »، مورد شناسایی و معرفی قرار گرفته است. مسندالیه در هر شکل و ساختاری که به کار رود، همواره، یک « گروه اسمی معرفه » و مسند نیز یک « گروه وصفی » است.

یاداشتها

[۱] به نظر نگارنده این هر دو شیوه تجزیه تحلیل ارکان جمله در زبان فارسی هیچ کدام به تنهایی نمی تواند تمام ساختارها و انواع جمله های گوناگون و مختلف این زبان را توجیه و توصیف کنند. از آنجا که زبان با دلالت و معنا و مفهوم در ارتباط است بناچار اختلاف نظر و سلیقه در تحلیل معنا و مفهوم، طبیعی است. از سوی دیگر همه سازه ها و ارکان جمله های زبان فارسی را نمی توان با نشانه ها و شاخصهای قابل مشاهده تحلیل کرد؛ مثلاً در باب مفعول می توان گفت: « مفعول رکنی است که در جمله بالقوه از نشانه « را » برخوردار است » اما همه ارکان جمله را (مانند مسند) نمی توان این گونه تشخیص داد. بنابراین تکیه بر فرم و ساختارهای ظاهری جمله نیز به تنهایی از عهده توصیف کامل زبان بر نمی آید. بر این اساس نگارنده در این پژوهش از ترکیبی از هر دو شیوه سود جسته است.

[۲] این جمله در وضعیت خاصی به وجود می آید؛ بدین شرح:

فرض کنیم فردی با رئیس دانشکده کار دارد به دفتر دانشکده مراجعه می کند و او را نمی یابد. پس از پرس و جو آگاه می شود که او خارج دفتر کارش در محیط دانشکده است. در این حالت چون او را نمی شناسد از کسانی که او را می شناسند خواهش می کند تا به محض اینکه او را دیدند یا اگر احیاناً از آن طرف رد شد به او نشان دهند. پس از مدتی رئیس دانشکده از جلوی دفترش عبور می کند. در این موقعیت افرادی که او را می شناسند به آن فردی که سراغ او را می گرفت اشاره می کنند (مثلاً با انگشت) که:

رئیس دانشکده اوست.

بستر تولید چنین جمله ای این گونه است. بنابراین طبیعی است که مسند و مسندالیه جای خود را با یکدیگر عوض کنند و در حالت معمولی ترتیب طبیعی جمله بدین صورت است:

او رئیس دانشکده است.

[۳] در این جمله نیز مانند مثال شماره ۴ جابه جایی مسند و مسندالیه رخ داده و جمله دستورمند بدین صورت است:

آنهايي که از سبيري به اين مناطق مهاجرت مي کنند، زيباترين پرندگان مهاجر هستند.

[۴] در زبان عربی نیز به همین صورت است؛ یعنی پس از مبتدای اسم و معرفه «خبر» می آید که تمام کننده مفهوم، مبتداست. (الشرتونی، بی تا: ۱۹۱).

[۵] این طبقه بندی و مثالها از کتاب آقای دکتر مهدی مشکوه الدینی است (مشکوه الدینی، ۱۳۷۴: ۷۶).

[۶] این مثال از کتاب آقای دکتر مرزبان راد است.

[۷] جالب است که در زبان عربی نیز چنین وضعیتی برای مبتدا وجود دارد. در آنجا نیز مبتدا اسم و معرفه است (الشرتونی، بی تا: ۱۰۱).

[۸] این مثال و هم چنین مثال شماره ۲۴ از کتاب آقای غلامرضا ارژنگ است.

فهرست منابع

- ۱- آل احمد ، جلال . (۱۳۵۷). نون والقلم . تهران : امیر کبیر .
- ۲- احمدی (بیرجندی) ، احمد . (بی تا) . دستور زبان فارسی یا صرف و نحو . مشهد : چاپخانه فیروزیان .
- ۳- ارژنگ ، غلامرضا . (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی امروز . چ چهارم . تهران : انتشارات قطره .
- ۴- انوری ، حسن و احمدی گیوی ، حسن . (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی ۲ . چ بیست و دوم تهران : انتشارات فاطمی .
- ۵- پنج استاد . (۱۳۶۵). دستور زبان فارسی . به کوشش : امیر اشرف الکتابی . چ دوم . تهران : انتشارات اشرفی .
- ۶- ترقی ، گلی . (۱۳۸۱). دو دنیا (گلهای شیراز) . تهران : انتشارات نیلوفر .
- ۷- جمالزاده ، سید محمد علی . (بی تا). یکی بود یکی نبود (فارسی شکر است) . تهران : کانون معرفت .
- ۸- چوبک ، صادق . (۱۳۵۲). انتری که لوطیش مرده بود . تهران : سازمان چاپ و انتشارات جاویدان .
- ۹- خانلری ، دکتر پرویز . (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی . چ دوازدهم . تهران : انتشارات توس .
- ۱۰- خیامپور ، دکتر عبدالرسول . (۱۳۳۴). دستور زبان فارسی . کتابفروشی تهران .
- ۱۱- دائی جواد ، رضا . (۱۳۴۰). دستور زبان فارسی . اصفهان : کتابفروشی تأیید .
- ۱۲- دبیر سیاقی ، دکتر سید محمد . دستور زبان فارسی . تهران : انتشارات علمی .
- ۱۳- دولت آبادی ، محمود . (۲۵۳۱). هجرت سلیمان . تهران : انتشارات ستاره .
- ۱۴- ذوالنور ، ر . (۱۳۵۰). دستور زبان فارسی . تهران : انتشارات ارغنون .
- ۱۵- روایی ، محمد . (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی . ناشر : مؤلف . پخش از انتشارات نیلوفر
- ۱۶- الشرتونی ، رشید . (بی تا) . مبادی العربیه . الجزء الرابع . المؤسسة المطبوعات دارالعلم قم
- ۱۷- شریعت ، دکتر محمد جواد . (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی . چ هفتم . تهران : انتشارات اساطیر .
- ۱۸- شعار ، دکتر جعفر و حاکمی ، دکتر اسماعیل . (۱۳۴۸). گفتارهای دستوری . تهران : انتشارات امیر کبیر .

شماره ۲۴	نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی	۱۲۰
۱۹- شفاپی ، پرفسور احمد .(۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان . مؤسسه انتشارات نوین .		
۲۰- علوی ، بزرگ .(۱۳۵۷). نامه ها (گیله مرد) . تهران: امیر کبیر .		
۲۱- عماد افشار ، حسن .(۱۳۷۲). دستور و ساختمان زبان فارسی . ج دوم . تهران : انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی .		
۲۲- غلامعلی زاده ، دکتر خسرو .(۱۳۷۴). ساخت زبان فارسی . تهران: انتشارات احیاء کتاب .		
۲۳- فرشیدورد ، دکتر خسرو .(۱۳۸۲). دستور مفصل امروز . تهران: انتشارات سخن .		
۲۴- فصیح، اسماعیل .(۱۳۶۹). نمادهای دشت مشوش (سکته ناقص) . تهران: انتشارات مؤلف .		
۲۵- گلشیری، هوشنگ .(۱۳۷۴). دست تاریک دست روشن (نقشبندان) . تهران: انتشارات نیلوفر .		
۲۶- محتشمی ، دکتر بهمن .(۱۳۷۰). دستور کامل زبان فارسی . تهران: کتابفروشی اشراقی .		
۲۷- مدرس صادقی ، جعفر .(۱۳۷۶). عرض حال . تهران: نشر مرکز .		
۲۸- مرزبان راد، علی .(۱۳۵۸). دستور سو دمنند . تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران .		
۲۹- مشکوه الدینی ، دکتر مهدی .(۱۳۷۴). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری . انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد . شماره ۹۹		
۳۰- مشکور ، دکتر محمد جواد .(۱۳۳۸). دستور نامه . تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق .		
۳۱- میر صادقی ، جمال .(۱۳۶۸). برگزیده داستان های کوتاه . تهران: ماهور .		
۳۲- نوبهار ، مهرانگیز .(۱۳۷۲). دستور کاربردی زبان فارسی . تهران: انتشارات رهنما .		
۳۳- نوروزی ، دکتر جهانبخش .(۱۳۷۳). دستور زبان روان . شیراز: انتشارات رهگشا .		
۳۴- وحیدیان کامیار ، دکتر تقی .(۱۳۸۲). دستور زبان فارسی (۱) . تهران: سمت .		
۳۵- وزین پور، دکتر نادر . ۱۳۷۵ . دستور زبان فارسی . تهران : انتشارات معین .		
۳۶- هدایت ، صادق . ۲۵۳۶ . سگ ولگرد . تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان .		
۳۷- _____ .(۲۵۳۶). سه قطره خون (سه قطره خون و داش آکل) . تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان .		